صفحهٔ ما؛ پیغام‌ها، عکس‌ها و خاطره‌های شما

صفحهٔ ما هر هفته یک پیغام، یک عکس یا یک خاطرهٔ کوتاه از خوانندگان را منتشر می‌کند. برای ما بنویسید و عکس‌هایتان را بفرستید.

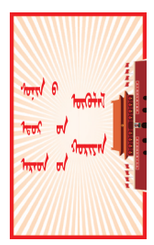

پیغام‌ها

مریم نوروزی، ۲۹ ساله، پرستار، از کرمانشاه

سلام به همه‌ی دوستانی که هر هفته پیغام‌هایشان را می‌خوانیم. من ۶ سال است که در بیمارستان امید کرمانشاه کار می‌کنم و بخش مراقبت‌های ویژه‌ی نوزادان را اداره می‌کنم. دلم می‌خواهد از همکارانم بگویم که شب‌های عید هم کنار تخت نوزادان بودند، وقتی خانواده‌ها نتوانستند به دیدار بیایند. آن شب‌ها برای ما و برای بچه‌ها سخت گذشت، اما هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم که چطور همه با هم یک خانواده شدیم.

آقای رضا کریمی، ۶۴ ساله، بازنشسته، از مشهد

سلام. من ۳۰ سال در کارخانه‌ی نساجی طوس کار کردم و حالا که بازنشسته شده‌ام، روزهای زیادی دارم که نمی‌دانم با آن‌ها چه کنم. همسرم می‌گوید برو پیاده‌روی، برو کتاب بخوان، اما دلم می‌خواهد کاری بکنم که فایده‌ای داشته باشد. اگر کسی از همسن‌های من ایده‌ای دارد، خوشحال می‌شوم بشنوم.

سارا و نیما احمدی، ۳۲ و ۳۰ ساله، از تهران

ما یک پسر ۴ ساله داریم به نام آرمان که از ۱۸ ماهگی درگیر اوتیسم است. سال‌ها فکر می‌کردیم تنها ما هستیم که با این مشکل دست‌وپنجه نرم می‌کنیم، تا اینکه در یکی از گروه‌های همین صفحه با خانواده‌های دیگر آشنا شدیم. دیدن تجربه‌های آن‌ها به ما خیلی کمک کرد. دوست داریم بگوییم که هیچ‌کس تنها نیست.

فرهاد یزدان‌پناه، ۴۱ ساله، معلم ورزش، از اهواز

سلام به همه‌ی ورزشکاران و مربیان. من ۱۵ سال است که در باشگاه کشتی «پولاد» اهواز تمرین می‌دهم و امروز می‌خواهم از یک شاگرد بگویم که برای من فقط یک ورزشکار نیست. او ۱۷ سال دارد و پدرش را در جنگ از دست داده است. مادرش تنها نان‌آور خانه است و برای همین خیلی وقت‌ها نمی‌تواند به تمرین بیاید. ما در باشگاه برای او یک تشک جدا گذاشته‌ایم و هزینه‌ی تمرینش را خودمان می‌دهیم. دلم می‌خواهد بگویم که ورزش فقط مدال نیست، گاهی یک در باز برای یک نوجوان است.

مینا رستگار، ۲۷ ساله، دانشجوی دکترا، از شیراز

سلام به همه‌ی دوستانی که این صفحه را دنبال می‌کنند. من دانشجوی دکترای زیست‌شناسی دریا هستم و این روزها بیشتر وقتم را در آزمایشگاه می‌گذرانم. دلم می‌خواهد از دوستانی بگویم که در این مسیر کنارم بودند، وقتی شب‌های امتحان با هم درس می‌خواندیم و وقتی یکی از ما ناامید می‌شد، بقیه جلویش را می‌گرفتند. اگر کسی از همکلاسی‌های قدیمی من این را می‌بیند، بداند که هنوز دلتنگ آن روزهایم.

آقای سعید ترابی، ۷۰ ساله، بازنشسته، از بندر لنگه

سلام به همه‌ی دوستان. من ۳۵ سال در بندر لنگه ماهیگیری کرده‌ام و حالا که دیگر توان رفتن به دریا را ندارم، دلم می‌خواهد از دریا بگویم. از طوفان‌هایی که دیدم، از ماهی‌هایی که دیگر کمتر می‌بینیم، و از جوان‌هایی که دلشان می‌خواهد پشت تور بنشینند. اگر کسی از همسن‌های من این را می‌خواند، بداند که تنها نیست.

خانم شکوفه عبدی، ۲۴ ساله، دانشجوی معماری

سلام به همه‌ی دوستان. من دانشجوی سال آخر معماری هستم و پایان‌نامه‌ام را درباره‌ی خانه‌های بادگیر نوشته‌ام. برای همین چند روز پیش به یزد رفتم تا چند تا از این خانه‌ها را از نزدیک ببینم. دیدن آن حیاط‌های خنک وسط روز گرم، واقعاً حیرت‌انگیز بود. امیدوارم بتوانم طرحی بزنم که هم زیبا باشد و هم به درد امروز بخورد.

آقای حمید نوروزی، ۶۱ ساله، بازنشسته، از ساری

سلام به همه‌ی دوستان. من ۳۰ سال در اداره‌ی کل منابع طبیعی ساری کار کرده‌ام و حالا که بازنشسته شده‌ام، بیشتر وقتم را در جنگل می‌گذرانم. دلم می‌خواهد از درخت‌هایی بگویم که کنارشان بزرگ شده‌ام و از نسل جوانی که امروز جای ما را گرفته است. اگر کسی از همسن‌های من این را می‌خواند، بداند که تنها نیست.

خانم نسرین کاویانی، ۵۸ ساله، خانه‌دار، از همدان

سلام به همه‌ی دوستان. من ۳۲ سال است که در خانه‌ام برای خانواده غذا می‌پزم و حالا که بچه‌ها بزرگ شده‌اند و سر خانه و زندگی خودشان رفته‌اند، دلم می‌خواهد از آشپزخانه‌ام بگویم. از دستورهایی که از مادرم یاد گرفتم و از غذاهایی که هنوز هر جمعه سر سفره‌ی ما هستند. امیدوارم خوشتان بیاید.

آقای بهروز شکرالله، ۶۸ ساله، بازنشسته، از ارومیه

سلام به همه‌ی دوستان. من ۳۲ سال در اداره‌ی کل منابع طبیعی ارومیه کار کرده‌ام و حالا که بازنشسته شده‌ام، بیشتر وقتم را در جنگل می‌گذرانم. دلم می‌خواهد از درخت‌هایی بگویم که کنارشان بزرگ شده‌ام و از نسل جوانی که امروز جای ما را گرفته است. اگر کسی از همسن‌های من این را می‌خواند، بداند که تنها نیست.

خانم نسرین کاویانی، ۵۸ ساله، خانه‌دار، از همدان

سلام به همه‌ی دوستان. من ۳۲ سال است که در خانه‌ام برای خانواده غذا می‌پزم و حالا که بچه‌ها بزرگ شده‌اند و سر خانه و زندگی خودشان رفته‌اند، دلم می‌خواهد از آشپزخانه‌ام بگویم. از دستورهایی که از مادرم یاد گرفتم و از غذاهایی که هنوز هر جمعه سر سفره‌ی ما هستند. امیدوارم خوشتان بیاید.

آقای حمید نوروزی، ۶۱ ساله، بازنشسته، از ساری

سلام به همه‌ی دوستان. من ۳۰ سال در اداره‌ی کل منابع طبیعی ساری کار کرده‌ام و حالا که بازنشسته شده‌ام، بیشتر وقتم را در جنگل می‌گذرانم. دلم می‌خواهد از درخت‌هایی بگویم که کنارشان بزرگ شده‌ام و از نسل جوانی که امروز جای ما را گرفته است. اگر کسی از همسن‌های من این را می‌خواند، بداند که تنها نیست.

صفحهٔ ما در هفتهٔ گذشته؛ پیغام‌ها و عکس‌های شما

صفحهٔ ما هر هفته یک پیغام، یک عکس یا یک خاطرهٔ کوتاه از خوانندگان را منتشر می‌کند. برای ما بنویسید و عکس‌هایتان را بفرستید.

پیغام‌ها

مریم نوروزی، ۲۹ ساله، پرستار، از کرمانشاه

سلام به همه‌ی دوستانی که هر هفته پیغام‌هایشان را می‌خوانیم. من ۶ سال است که در بیمارستان امید کرمانشاه کار می‌کنم و بخش مراقبت‌های ویژه‌ی نوزادان را اداره می‌کنم. دلم می‌خواهد از همکارانم بگویم که شب‌های عید هم کنار تخت نوزادان بودند، وقتی خانواده‌ها نتوانستند به دیدار بیایند. آن شب‌ها برای ما و برای بچه‌ها سخت گذشت، اما هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم که چطور همه با هم یک خانواده شدیم.

آقای رضا کریمی، ۶۴ ساله، بازنشسته، از مشهد

سلام. من ۳۰ سال در کارخانه‌ی نساجی طوس کار کردم و حالا که بازنشسته شده‌ام، روزهای زیادی دارم که نمی‌دانم با آن‌ها چه کنم. همسرم می‌گوید برو پیاده‌روی، برو کتاب بخوان، اما دلم می‌خواهد کاری بکنم که فایده‌ای داشته باشد. اگر کسی از همسن‌های من ایده‌ای دارد، خوشحال می‌شوم بشنوم.

سارا و نیما احمدی، ۳۲ و ۳۰ ساله، از تهران

ما یک پسر ۴ ساله داریم به نام آرمان که از ۱۸ ماهگی درگیر اوتیسم است. سال‌ها فکر می‌کردیم تنها ما هستیم که با این مشکل دست‌وپنجه نرم می‌کنیم، تا اینکه در یکی از گروه‌های همین صفحه با خانواده‌های دیگر آشنا شدیم. دیدن تجربه‌های آن‌ها به ما خیلی کمک کرد. دوست داریم بگوییم که هیچ‌کس تنها نیست.

فرهاد یزدان‌پناه، ۴۱ ساله، معلم ورزش، از اهواز

سلام به همه‌ی ورزشکاران و مربیان. من ۱۵ سال است که در باشگاه کشتی «پولاد» اهواز تمرین می‌دهم و امروز می‌خواهم از یک شاگرد بگویم که برای من فقط یک ورزشکار نیست. او ۱۷ سال دارد و پدرش را در جنگ از دست داده است. مادرش تنها نان‌آور خانه است و برای همین خیلی وقت‌ها نمی‌تواند به تمرین بیاید. ما در باشگاه برای او یک تشک جدا گذاشته‌ایم و هزینه‌ی تمرینش را خودمان می‌دهیم. دلم می‌خواهد بگویم که ورزش فقط مدال نیست، گاهی یک در باز برای یک نوجوان است.

مینا رستگار، ۲۷ ساله، دانشجوی دکترا، از شیراز

سلام به همه‌ی دوستانی که این صفحه را دنبال می‌کنند. من دانشجوی دکترای زیست‌شناسی دریا هستم و این روزها بیشتر وقتم را در آزمایشگاه می‌گذرانم. دلم می‌خواهد از دوستانی بگویم که در این مسیر کنارم بودند، وقتی شب‌های امتحان با هم درس می‌خواندیم و وقتی یکی از ما ناامید می‌شد، بقیه جلویش را می‌گرفتند. اگر کسی از همکلاسی‌های قدیمی من این را می‌بیند، بداند که هنوز دلتنگ آن روزهایم.

آقای سعید ترابی، ۷۰ ساله، بازنشسته، از بندر لنگه

سلام به همه‌ی دوستان. من ۳۵ سال در بندر لنگه ماهیگیری کرده‌ام و حالا که دیگر توان رفتن به دریا را ندارم، دلم می‌خواهد از دریا بگویم. از طوفان‌هایی که دیدم، از ماهی‌هایی که دیگر کمتر می‌بینیم، و از جوان‌هایی که دلشان می‌خواهد پشت تور بنشینند. اگر کسی از همسن‌های من این را می‌خواند، بداند که تنها نیست.

خانم شکوفه عبدی، ۲۴ ساله، دانشجوی معماری

سلام به همه‌ی دوستان. من دانشجوی سال آخر معماری هستم و پایان‌نامه‌ام را درباره‌ی خانه‌های بادگیر نوشته‌ام. برای همین چند روز پیش به یزد رفتم تا چند تا از این خانه‌ها را از نزدیک ببینم. دیدن آن حیاط‌های خنک وسط روز گرم، واقعاً حیرت‌انگیز بود. امیدوارم بتوانم طرحی بزنم که هم زیبا باشد و هم به درد امروز بخورد.

آقای حمید نوروزی، ۶۱ ساله، بازنشسته، از ساری

سلام به همه‌ی دوستان. من ۳۰ سال در اداره‌ی کل منابع طبیعی ساری کار کرده‌ام و حالا که بازنشسته شده‌ام، بیشتر وقتم را در جنگل می‌گذرانم. دلم می‌خواهد از درخت‌هایی بگویم که کنارشان بزرگ شده‌ام و از نسل جوانی که امروز جای ما را گرفته است. اگر کسی از همسن‌های من این را می‌خواند، بداند که تنها نیست.

خانم نسرین کاویانی، ۵۸ ساله، خانه‌دار، از همدان

سلام به همه‌ی دوستان. من ۳۲ سال است که در خانه‌ام برای خانواده غذا می‌پزم و حالا که بچه‌ها بزرگ شده‌اند و سر خانه و زندگی خودشان رفته‌اند، دلم می‌خواهد از آشپزخانه‌ام بگویم. از دستورهایی که از مادرم یاد گرفتم و از غذاهایی که هنوز هر جمعه سر سفره‌ی ما هستند. امیدوارم خوشتان بیاید.

آقای حمید نوروزی، ۶۱ ساله، بازنشسته، از ساری

سلام به همه‌ی دوستان. من ۳۰ سال در اداره‌ی کل منابع طبیعی ساری کار کرده‌ام و حالا که بازنشسته شده‌ام، بیشتر وقتم را در جنگل می‌گذرانم. دلم می‌خواهد از درخت‌هایی بگویم که کنارشان بزرگ شده‌ام و از نسل جوانی که امروز جای ما را گرفته است. اگر کسی از همسن‌های من این را می‌خواند، بداند که تنها نیست.

پیک‌نامهٔ ماهانهٔ انجمن دوستداران کتاب و خط — دورهٔ ۱۴، شمارهٔ ۱۶۲، آبان ۱۴۰۱، ۳۲ صفحه، ۱۲۰۰ نسخه — چاپ‌خانهٔ نقش‌آفرین، تلفن ۵۵۹۳۰۶۲ — شابک ۹۷۸-۶۰۰-۸۳۰۰۲۸-۴-۷ — ISSN 3532127 — نشانی: خیابان ۱۷ شهریور، کوچهٔ ۱۴، پلاک ۵ — صندوق پستی ۶۵۹ (۱۴۱۵۵)

۲ سخن سردبیر: چرا هنوز نامه می‌نویسیم؟
۳ گزارش: بازگشایی کتابخانهٔ عمومی بیدستان پس از ۱۸ سال
۵ گفت‌وگو با مترجم: ترجمهٔ شعر کودک از زبان دوم
۷ صفحهٔ ما: پیغام‌ها و عکس‌های شما در هفتهٔ گذشته
۹ نقد کتاب: «باغ‌های بی‌صاحب» و تصویر زندگی در حاشیه
۱۱ یادداشت: کتاب‌خانه‌ها و حافظهٔ محله
۱۲ گزارش تصویری: کارگاه صحافی در زیرزمین یک مدرسه
۱۴ داستان کوتاه: «آخرین نامه از کرانه»
۱۶ معرفی کتاب: راهنمای خط نستعلیق برای مبتدیان
۱۸ گفت‌وگو با خوشنویس: «خط را نباید عجله کرد»
۲۰ نقد کتاب: «شعرهای ساحل» و زبان روزمره
۲۲ یادداشت: کتاب‌خانه‌های سیار و سفر با قطار
۲۴ گزارش: نمایشگاه عکس «کتاب در خانه»
۲۶ معرفی کتاب: «آشپزی با کتاب‌های قدیمی»
۲۸ گفت‌وگو با ناشر: «چاپ کوچک، نفس بلند»
۳۰ نقد کتاب: «خاطرات یک کتاب‌فروش دوره‌گرد»
۳۱ یادداشت: «کتاب‌خانه‌ها و حافظهٔ محله»
۳۲ گزارش تصویری: کارگاه صحافی در زیرزمین یک مدرسه